

ملاقات با کیا نوری در اوین

مهدی اصلانی



در حیات هفتاد ساله حزب توده ایران، بی‌تردید هیچ شخصیت حزبی، کاریزما و جایگاه و موقعیتی برابر با آخرین دبیر اول متوفی آن، نورالدین کیانوری نداشته است. از فردای بهمن ۵۷ تا دستگیری سری اول رهبران حزب توده در بهمن ماه ۶۱ هیچ سیاست‌گذاری در حزب بی‌اذن او مجال اجرا نیافت و هیچ رهبر حزبی چون او مورد توجه همسایه شمالی قرار نگرفت.

کیانوری ادبیات بی‌بدیلی را در سیاست بنیان نهاد که تا همین امروز مورد مصرف واقع می‌شود. کیانوری را می‌توان به جهات ویژه‌گی‌های شخصیتی‌اش یکی از سرِ موضعی‌ترین رهبران سیاسی ایران دانست. او تا پایان عمر هرگز حاضر نشد صدای مسکو را با هیچ صدای دیگری در جهان تاخت بزند. او میراث‌خوار و میراث‌دارِ نگاهی بود که مدام در هرم قدرت به دنبال متحد می‌گشت و با روشی مشخص تمامی مخالفان فکری‌اش را تا سرحد محوِ عقب می‌راند.

کیانوری هیچ ابایی در زدن هرگونه تهمت به مخالف در خود سراغ نداشت، بی‌محابا و بی‌رحم. جهان وی سخت ساده بود و بر مبنای دو قطب خیر و شر تعریف می‌شد. نگاهی که هماره با دماسنج مسکو شاغول شد. چرا که اصل برای کیانوری و حزبش آن بود که قدرت هماره پیروز است، پس باید جانباش نگاه داشت.

حکایت حزب توده اما "یکی داستان است پر آب چشم." این حزب در تمامی مارپیچ‌های تاریخی قربانی توهم به قدرت شد. همیشه هم بخشی از فداکارترین و شریف‌ترین نیروهایش را قربانی سیاست توهم به بالا کرد، هم نیروهای دیگر را در آتش سوزاند. حزب توده با نگاه کمینترنی‌اش و ترجیح منافع انترناسیونالیستی بر منافع ملی، هماره به بخشی از قدرت خیر رساند و خیر ندید.

نورالدین کیانوری، اما توامان نماد و آئینه تمام‌قد سیاستی بود که در یک هم‌سویی تام سیاست عملی این حزب را فاقد وجدان کرد. این سیاست اگر تنها محدود به دفاع سیاسی از حاکمیت ارتجاع می‌ماند شاید تاریخ امروز حکم "خطای سیاسی" برای وی و دیگر رهبران حزب صادر می‌کرد. کیانوری اما به این حد قانع نبود. یا همه یا هیچ.

هرگاه حکومت با کسی "تیز" کرد، لگد کوب زرادخانه حزب قرار گرفت. قطبزاده، بنیصدر، مجاهدین، پیکار، اقلیت، راه کارگر و... همه را در شوم‌آوایی با "خط امام" تریچه پوک خواند و عامل بیگانه.

کیانوری، اتهام همراهی با حکومت در سیاه‌ترین دوره تاریخ پس از انقلاب را متوجه حزبی کرد، که خود جوانی به ناز آن داده بود و در غایت، شعله‌سوز آتشی شد که خود هیمه به دست آتشکارانش داده بود. حکایت آن سالها تنها قصه آن چند تنی نیست که وی حکم بر ترور شخصیت‌شان داد. کیانوری و حزبش میراث‌دار و نگهبان امین باورهای همسایه □ شمالی به اصل فرمان‌بری و فرماندهی بودند. دشمن دوست من، دشمن من است و دوست دوست من دوست من.

تظاهر نگاه کیانوری و حزبش در هر دوره □ تاریخی با تغییر مناسبات در هرم قدرت متفاوت از قبل بود، اما مبنای نگاه، همان که دور و دیروز بود. خلیل ملکی و هلیلرودی در پرده آخری که کیانوری صحنه‌گردانش بود ناچار از تعویض لباس و نقش بودند و چه سیاه‌پرده‌ای بود پرده آخر. نمایش به پایان خود نرسیده بساط معرکه جمع شد و پرده افتاد، و تماشاچیان در حسرت دانستن و دیدن فرجام نمایش. تنها سه ماه تمرین، در اتاق‌های تمشیت کفایت می‌کرد تا پرده آخر نمایش عمومی شود.

از بهمن ۱۳۶۱ و دست‌گیری سری اول رهبران حزب توده تا اردیبهشت ۱۳۶۲ تنها سه ماه فرصت لازم بود تا نورالدین کیانوری بر صفحه جادو ظاهر شود و "معترف" بدان که این حزب: "از ابتدای تأسیس در سال ۱۳۲۲ ابزاری برای خیانت و جاسوسی بوده است." هم او که با هلله و پایکوبی، بی‌شمار کسان را پیش از حتی اثبات اتهام‌شان در دادگاه‌های جمهوری اسلامی جاسوس خطاب کرد. او کسانی را وارد نمایش و تئاترش کرد که میل به بازیگر شدن در هیچ‌یک از ایشان موجود نبود. هنوز پرده فرو نیافتاده است. بگذارید راوی پرده‌آخر این نمایش تراژیک باشم.

کوتاه‌زمانی پس از دوزخ سال ۶۷ که هنوز بلاتکلیفی و بغض حرف اول زندان بود، تمامی زنده‌ماندگان را در اوین جای داده بودند. هرکس نبود برای همیشه نبود. آن‌ها، به همین سادگی، برای همیشه نبودند و ما، نه به همان سادگی، بودیم. پاییز چشم به راه خزان بود که با کرشمه از راه می‌رسید. "بی‌مرد مانده بود آن بیوه غم‌انگیز مهربان".

به بهانه‌های گوناگون به بیرون فراخوانده شده و مورد پرسش‌های

آزار دهنده قرار می‌گرفتیم. حاضر به همکاری اطلاعاتی هستی؟ اگر آزاد شدی حاضری گزارش دیدارهای احتمالی با اغیار را راپرت دهی؟ می‌خواستند اقتدارِ ترس را بر زندان مستولی کنند. زندان عقب نشسته بود و آنها شیوه‌های دیگر می‌جستند. بر ما دانسته نبود که "دارها برچیده، خون‌ها شسته‌اند،" تدارک "عفو" می‌دیدند.

می‌بایست سال‌ها از آن پلیدی کم‌یاب می‌گذشت تا یکی از آمران و کاربه‌دستان در عین کم‌گویی و خست اشارتی ناگزیر بدان سرِ مگو در سال چاقو داشته باشد: "پنجم مهر ماه ۱۳۶۷ به جلسه مجمع تشخیص مصلحت رفتم. در مورد مجازات ضد انقلاب مذاکره شد. امام تصمیم را به مجمع محول کردند. قرار شد مطابق معمول، قبل از حوادث اخیر عمل شود. وزارت اطلاعات چنین نظری داشت و قضات اوین، نظر تندتری داشتند" (۱) و "حوادث اخیر" مورد اشاره اکبر هاشمی رفسنجانی همان چند هزار جان جوانی بود که در کم‌تر از یک ماه از ایران دریغ شد.

سوم اسفند ماه ۱۳۶۷ است. سرجنابان کشتارِ تابستان مرگ، زنده ماندگان را در نمایشی متهوع به "سمینار وحدت" فرا خواندند. چندین اتوبوس مهیا تا اسرای نبردی نابرابر را از بندهای عمومی اوین به تالار وحدت برسانند. بر حسب اتفاق سهمیه اتوبوسی شدم که در صندلی پشت راننده، پیرمردی فرتوت نشسته بود. چنان مچاله، که به صدساله‌ها پهلو میزد.

با تبسمی ناشاد به او سلام گفتم و خود را معرفی کردم. گفت: من هم نورالدین کیانوری هستم. پس از بسته شدن درب بزرگ و آهنینِ اوین، با چشمانی باز تا مقصد، هم‌صحبت شدیم. از وقت‌ناشناسی‌ام بود یا بغضِ فروخورده سالیان که در مقابل پرسش مهربانانه کیانوری که پرسید: "اتهام گروهی‌ات چه بوده پسر؟" چنین پاسخ دادم: "شانزده‌آوری بودم. همان گروهی که شما عامل امپریالیسم و مشکوک خواندید. به راستی بدان چه می‌گفتید باور داشتید؟"

کیانوری چشمان نمناک‌اش از همه وقت ریزتر شد. طرح خنده‌ای بر لبان‌اش نقش بست که بیشتر به زهرخند شباهت داشت. پیرمرد دستی به پشت‌ام زد و دست‌ان‌ام را به کوتاهی لمس کرد. با صدایی از بنِ غار برآمده گفت: "اون مسائل همه متعلق به گذشته بود و تموم شده. من امروز بسیار خوشحالم که شما همگی در حال آزاد شدن هستید." یک آن به خود آمدم و صحبت را به مجرای دیگری کشاندم. باید دق دل‌ام را جایی خالی می‌کردم. زمان مناسب حساب‌شویی با پیرمرد نبود.

شما چه می‌کنید؟ "اوه من. من همین اواخر با مریم یه ملاقات خصوصی^x داشتم. برای من با بافتنی یک گوبلن درست کرده بود. من هم یک چیزهایی برای او هدیه بردم؛ مقداری خوراکی و یک کاردستی که یکی از دوستان با هسته‌خرما درست کرده بود. خیلی رویایی بود."

پیرمرد، پیرانه‌سر کودکی آغاز کرده بود و با کمی تأخیر مهربان شده بود. برایم باورکردنی نبود. این چهره‌ای که در کنارم نشسته، همان چهره سیاسی‌ای است که هر شیوه‌ای را برای زدن نظر مخالف مجاز می‌دانست. می‌دانستم دیگر نمی‌بینمش. ای کاش مجال بود و زبانم از داغی بیان تاول نمیزد و می‌رسیدم آن ناپرسیده‌ها را.

چرا "اون مسائل همه تموم شده و متعلق به گذشته است؟" چرا پیش از آن‌که امیرانتظام دادگاهی شود وی را جاسوس خواندید؟ چرا برای دیگران پاپوش امنیتی ساختید و پرونده‌سازی کردید؟ چرا در کشتار بهترین و خوب‌خواهان جامعه هلهله سر دادید؟ این همه در کجای سیاست جای داشت؟ چرا سیاست را فاقد وجدان کردید؟ از که بر که؟ و انقلاب و ضدانقلاب جهانی نگوید، که تن کهیر میزند از شنیدنش. چه تلخ‌واژه‌ای است اتهام "جاسوسی" که چونان نقل و نبات نثار مخالفان‌تان کردید. و این‌همه، مزد حمایت‌تان که حال با آن صفت خوانده شوید.

می‌دانم هرچه در آن مضحکه و شو بیان داشتید فرموده فشار بود و کابل. آویزانتان کردند. قپانی شدید. دخترتان را تهدید کردند و دست دختر فرمانفرما، مریم خانم را شکستند تا اشک، مشق شب‌تان شود. زبان در دهان نمی‌چرخید تا به یادش آرم جمله طلایی^۱اش را، هم او که در دفاع از خط امام و درستی تحلیل حزیش گفته بود: "حکم تاریخ به پیش می‌رود" آیا باید بدان کلام گردن نهاد؟ شما و حکومت اسلامی توأمان گفتید امیرانتظام، جاسوس است. امیرانتظام گردن‌فرازانه ایستاد و گفت نه. به راستی اگر حکم تاریخ در میان باشد امروز صفت جاسوسی بر سینه چه کسی سنجاق است؟

در هیاهوی ترافیک مرگ‌بار تهران به زیر پل حافظ رسیدیم و از آن جا به تالار وحدت وارد شدیم. روزنامه‌های رسمی گزارش سمینار را این‌گونه منتشر کردند: سمینار یک روزه زندانیان عفو شده در تالار وحدت با حضور نورالدین کیانوری دبیر اول، و مهدی پرتوی عضو هیئت سیاسی حزب توده ایران. علی‌اصغر اکباتانی، عضو دفتر سیاسی حزب رنجبران. ایرج کایدپور مسئول تشکیلات کومه‌له خوزستان. اصغر نیکویی رابط تشکیلات‌نهضت مقاوم (بختیار) با داخل و سعید شاهسوندی از

کادرهای قدیمی مجاهدین.

نمایش هنوز به پایان نرسیده. پرده فرو می‌افتد!

شنبه ۰۴ فوریه ۲۰۱۲ - ۱۵ بهمن ۱۳۹۰

برگرفته از سایت فارسی بی بی سی

.....

۱- نگاه کنید به یادداشتهای روز پنجم مهر هاشمی رفسنجانی. "پایان دفاع، آغاز بازسازی صفحه‌های ۳۲۹-۳۲۸." این از جمله مهم ترین جلسات مجمع تشخیص مصلحت بود که با حضور رؤسای سه قوه، میرحسین موسوی، آیت الله خامنه‌ای، عبدالکریم موسوی اردبیلی و اکبر هاشمی رفسنجانی برگزار شده است. معنای تاریخی چنین اجلاسی یعنی آنکه دستکم در این تاریخ همه کارورزان نظام از جزئیات کشتار مطلع بوده‌اند و در تصمیم‌گیری دخیل.